

An Analysis of the Innate Legislation of "Enjoining Good and Forbidding Evil" Through the Analysis of Quranic Verses

Mojtaba Mostashreq / PhD Researcher in Quranic Interpretation and Sciences, IKI mojtaba.mostashreq@gmail.com

 Mohammad Naqibzadeh  / Assistant Professor, Department of Quranic Interpretation and Sciences, IKI

Received: 2024/08/06 - Accepted: 2024/12/21

mn@qabas.net

Abstract

Using verses from the Quran, this study explains the legislation of "Enjoining Good and Forbidding Evil" based on "nature," which is considered one of the most fundamental anthropological principles. This explanation can answer doubts that "Enjoining Good and Forbidding Evil" is an interference in the privacy of individuals or in conflict with human dignity, and thus, it can strengthen this religious obligation in society. This article has been developed using the library study method and the analytical-interpretive problem-solving method based on thematic interpretation. From the perspective of this article, "Enjoining Good and Forbidding Evil" is a divine strategy that shows the harmony of legislative guidance and developmental guidance, meaning the adaptation of religion to the type of human creation. This measure, in view of the innate human knowledge and inclination towards the true religion, can play a preventive role in addition to control. This article also shows that "Enjoining Good and Forbidding Evil" originates from a special human emotion and loyalty among believers, which causes each individual to care about the fate of others. These innate analyses are ultimately a result of the deep roots of human nature in a specific sense, which are inspired by the divinity of human nature.

Keywords: Innateness, enjoining good and forbidding evil, correspondence between legislative guidance and evolutionary guidance, explanation of innateness, anthropological foundations, doubts about enjoining good and forbidding evil.

نوع مقاله: ترویجی

تبیین فطری تشریع «امر به معروف و نهی از منکر» از طریق تحلیل آیات قرآن

mojtaba.mostashreq@gmail.com

mn@qabas.net

مجتبی مستشرق / دانش‌پژوه دکتری تفسیر و علوم قرآن مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

محمد نقیب‌زاده  / استادیار گروه تفسیر و علوم قرآن مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱

دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۶

چکیده

این پژوهش، با استفاده از آیات قرآن، تشریع «امر به معروف و نهی از منکر» را بر مبنای «فطرت» که یکی از اساسی‌ترین مبانی انسان‌شناختی محسوب می‌شود، تبیین می‌کند. این تبیین می‌تواند به شبهاتی که «امر به معروف و نهی از منکر» را دخالت در حریم خصوصی افراد یا در تضاد با عزتمندی انسان تلقی می‌کند، پاسخ دهد و به این ترتیب، موجب تحکیم این واجب دینی در جامعه شود. این مقاله از روش مطالعه کتابخانه‌ای و روش حل مسئله تحلیلی - تفسیری مبتنی بر تفسیر موضوعی استفاده می‌کند. از دیدگاه این مقاله، «امر به معروف و نهی از منکر» راهبردی الهی است که هماهنگی هدایت تشریعی و هدایت تکوینی به معنای تطابق دین با نوع خلقت انسان را نشان می‌دهد. این تدبیر، با توجه به شناخت و تمایل فطری انسان نسبت به دین حق، علاوه بر کنترل، می‌تواند نقشی پیشگیرانه ایفا کند. این مقاله همچنین نشان می‌دهد «امر به معروف و نهی از منکر» از عاطفه ویژه انسانی و موالات میان مؤمنان نشئت می‌گیرد که موجب اهتمام هر فرد به سرنوشت دیگران می‌شود. این تحلیل‌های فطری در نهایت نتیجه‌ای از ریشه‌های عمیق فطرت انسان به معنای اخص به شمار می‌آیند که از الهی بودن فطرت انسان الهام می‌گیرند.

کلیدواژه‌ها: فطرت، امر به معروف و نهی از منکر، مطابقت هدایت تشریعی و هدایت تکوینی، تبیین فطری، مبانی انسان‌شناختی، شبهات امر به معروف و نهی از منکر.

مقدمه

با پژوهش حاضر در این است که پژوهش حاضر برخلاف مقاله مذکور، درصدد تبیین فطری بودن تشریع امر به معروف و نهی از منکر است، نه بعکس، به این صورت که مقاله حاضر نشان می‌دهد امر به معروف و نهی از منکر برخاسته و مطابق با فطرت انسانی است، ولی مقاله مذکور با فرض فطری بودن فرائض الهی، از تشریع امر به معروف و نهی از منکر حکم به فطری بودن آن می‌نماید.

مقاله «امر به معروف و نهی از منکر و حقوق شهروندی» (سیج، ۱۳۸۹)، با رویکردی حقوقی، ابتدا اثبات کرده است که حقوق شهروندی برخاسته از فطرت انسانی است و سپس امر به معروف و نهی از منکر را وسیله‌ای برای تحقق آن معرفی می‌نماید. از این رو تفاوت تحقیق حاضر با این مقاله در این است که پژوهش حاضر با استفاده از آیات قرآن، رویکردی انسان‌شناسانه دارد.

از این رو تحقیق درباره تبیین فطری تشریع امر به معروف و نهی از منکر با رویکردی انسان‌شناسانه مبتنی بر آیات قرآن، همچنان ضرورت می‌یابد.

مقاله حاضر بعد از مفهوم‌شناسی، در دو محور «مطابقت تکوین و تشریع» و «اهتمام به سرنوشت دیگران»، به تبیین «امر به معروف و نهی از منکر» بر اساس «فطرت» می‌پردازد.

۱. مفهوم‌شناسی

با توجه به محوریت «امر به معروف و نهی از منکر» و «فطرت» در مقاله حاضر، به مفهوم‌شناسی این دو تعبیر می‌پردازیم:

۱-۱. امر به معروف و نهی از منکر

«امر» نقیض نهی (فراهدی، ۱۴۰۹ق، ماده «امر» و «نهی»)، به معنای طلب (فیومی، ۱۴۱۴ق، ماده «امر»)، دستور (قرشی، ۱۳۷۱، ماده «امر») و تکلیف کسی به انجام و تقدیم چیزی (مدنی، ۱۳۸۴ق، ماده «امر») است و به صورت «أوامر» جمع بسته می‌شود (فیومی، ۱۴۱۴ق، ماده «امر»). گاهی «امر» در معنای عام به معنای «شأن»، «حال» (مدنی، ۱۳۸۴ق، ماده «امر») و یا حادثه (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ماده «امر») به کار می‌رود که به صورت «أمور» جمع بسته می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ماده «امر»). در تعبیر «امر به معروف و نهی از منکر» کاربرد اول از این دو،

«امر به معروف و نهی از منکر» از وظایف اجتماعی در دین مبین اسلام (ر.ک. آل عمران: ۱۰۴) و از اهداف و عناصر نهضت حسینی (ر.ک. مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۳۲۹) به شمار می‌رود. آیات و روایات همواره به اهمیت و مراقبت از آن تأکید داشته و به عواقب نامطلوبی که بر اثر ترک آن دامن‌گیر جامعه انسانی می‌شود پرداخته‌اند (ر.ک. کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۵۵-۶۰). این فریضه، برپایی سایر واجبات دینی و امنیت جامعه را به دنبال دارد، موجب آبادی جهان، خوار شدن دشمنان، اصلاح امور جامعه و حلال شدن کسب و کارها می‌شود (ر.ک. کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۵۵-۵۶). و در نهایت زمینه نیل به سعادت و تکامل دنیوی جامعه انسانی را فراهم می‌آورد (ر.ک. آل عمران: ۱۰۴). اما این تدبیر مترقی الهی - اسلامی در طول تاریخ، دستخوش انحرافات فکری و عملی گوناگونی قرار گرفته و از سویی دشمنان اسلام سعی داشتند با شبهه‌افکنی، آن را ناکارآمد و یا به‌طور کلی از سطح جامعه اسلامی محو کنند، از این رو تبیین درست آن برای جامعه علمی و عموم مسلمانان ضرورت دارد.

از سویی «امر به معروف و نهی از منکر» فریضه‌ای ارتباطی - انسانی و بر پایه جامعه‌پویای انسانی است و از آنجایی که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند منقطع از افراد آن باشد، یکی از عوامل تعیین‌کننده در جامعه و روابط اجتماعی، ویژگی‌های مشترک انسان‌هاست؛ ویژگی‌هایی که در علوم انسانی از آن به «فطرت» تعبیر می‌شود. این مقاله درصدد است تشریع «امر به معروف و نهی از منکر» را بر مبنای یکی از اساسی‌ترین مبانی انسان‌شناختی؛ یعنی «فطرت» تبیین نماید.

اگرچه پژوهش‌های متعددی درباره «امر به معروف و نهی از منکر» و ابعاد مختلف آن انجام شده است، اما درباره رابطه آن با فطرت انسان، تحقیق قابل توجهی انجام نشده است:

مقاله «وجوه ارتباط تذکر و امر به معروف و نهی از منکر بر اساس رابطه همنشینی در قرآن کریم» (سازجینی و دیگران، ۱۳۹۶)، با رویکردی معناشناسانه به رابطه میان امر به معروف و نهی از منکر و تذکر پرداخته‌اند و در ضمن آن به فطرت به عنوان حد وسط مشترکی میان این دو دست یافته‌اند. نویسندگان در بخشی از تحقیق، از تشریع امر به معروف و نهی از منکر و تذکر، به این نتیجه رسیده‌اند که دین حق امری فطری است. از این رو تفاوت این مقاله

موردنظر است که در مقابل نهی به معنای بازداشتن از چیزی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ماده «نهی») قرار می‌گیرد.

«معروف» ضد «منکر» (جوهری، ۱۳۷۶ق، ماده «امر»)، اسم مفعول از ماده «عرف» به معنای شناخت (قرشی، ۱۳۷۱، ماده «عرف») و ادراک چیزی از روی تفکر و تدبیر (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ماده «عرف») در اصل به معنای سکون و طمأنینه است و از آن جهت این ماده درباره شناخت و ادراک به کار می‌رود که نفس با آن سکون می‌یابد (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ماده «عرف»). در مقابل، ماده «نکر» در اصل به معنای عدم سکون قلبی (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ماده «نکر») و وحشت است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ماده «عرف»). در نتیجه «معروف» به معنای شناخته شده (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ماده «عرف») و هر آنچه عقل سلیم و شرع، آن را نیکو می‌داند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ماده «عرف») و به آن توصیه می‌کند (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ماده «عرف») و مطابق با فطرت باشد (قرشی، ۱۳۷۱، ماده «عرف») بوده و در مقابل، «منکر» به معنای ناشناخته (قرشی، ۱۳۷۱، ماده «نکر») و هر آنچه عقل سلیم و شرع، آن را زشت و ناپسند می‌داند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ماده «عرف»؛ ابوجیب، ۱۴۰۸ق، ص ۳۶۱) و از آن بر حذر می‌دارند (ابن اثیر، ۱۳۶۷، ماده «نکر») است.

بنابراین «امر به معروف»، یعنی واداشتن کسی به آنچه عقل سلیم و شرع آن را نیکو می‌شمارد و مطابق با فطرت باشد و «نهی از منکر»، یعنی بازداشتن کسی از آنچه با عقل سلیم، شرع و فطرت ناسازگار است. در اصطلاح دانش فقه، در معنایی نزدیک به معنای لغوی، «امر به معروف» به معنای واداشتن کسی به آنچه موافق با کتاب و سنت است (ابوجیب، ۱۴۰۸ق، ص ۲۴۹) و «نهی از منکر»، یعنی بازداشتن از آنچه سازگار با شرع نیست (ابوجیب، ۱۴۰۸ق، ص ۳۶۱).

۲-۱. فطرت

ماده «فطر» در اصل به معنای شکافتن است (ابن سیده، ۱۴۲۱ق، ماده «فطر»): «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ» (انفطار: ۱). از آنجایی که خلقت‌های محسوس در طبیعت، همراه با شکافتن رخ می‌دهد؛ مانند: آفرینش جوجه از تخم، آفرینش گیاه از بذر و خاک، آفرینش انسان و برخی حیوانات از نطفه و...، از این رو «فطر» در معنای خلقت نیز به کار می‌رود: «... فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...» (انعام: ۷۹) (قرشی،

۱۳۷۱، ماده «فطر»). «فطرت» بر وزن «فعله» مصدر نوعی، در معنایی عام، حاکی از نوع خاصی از خلقت است (زمخشری، ۱۴۱۷ق، ماده «فطر»). اما با ملاحظه کاربردهای واژه «فطرت» در علوم انسانی، به نظر می‌رسد سه اصطلاح برای این واژه، شکل گرفته است: ۱. اصطلاح عام که ناظر به خلقت مشترک میان انسان و حیوان است و برخی دانشمندان از آن با تعبیر غریزه یاد کرده‌اند (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۳۱؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۲۰۸-۲۰۹)؛ ۲. اصطلاح خاص که مربوط به خلقت اختصاصی انسان بما هو انسان است که متمایزکننده وی از حیوانات می‌باشد و منشأ بیش‌ها، گرایش‌ها، توانش‌ها و انفعالات فطری قرار می‌گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۲۰۸-۲۰۹)؛ ۳. اصطلاح اخص که عبارت است از فطرت الهی انسان و ارتباط ویژه‌ای که آدمی در ذات خویش با خداوند متعال دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۷۳-۷۵). در قرآن واژه «فطرت» به این اصطلاح سوم به کار رفته است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰) (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۶، ص ۱۷۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۴۷۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۴۷۴). در محور اول، یعنی «مطابقت هدایت تشریعی و هدایت تکوینی» منظور از فطرت، معنای اصطلاحی سوم و به معنای ارتباط ویژه انسان با خداوند متعال است، اما در محور دوم (اهتمام به سرنوشت دیگران)، هرچند در ابتدا با معنای دوم، یعنی خلقت اختصاصی انسان آغاز می‌شود، ولی در نهایت آن را مبتنی بر رابطه ذاتی انسان با خداوند متعال تبیین می‌سازد.

۲. مطابقت هدایت تشریعی و هدایت تکوینی

همان‌گونه که در مقدمه بیان شد، این مقاله برای تبیین فطری تشریع امر به معروف و نهی از منکر از دو مسیر وارد بحث می‌شود. اولین محور این بحث در رابطه با مطابقت هدایت تشریعی و هدایت تکوینی است:

هر انسانی در خود می‌یابد که دارای اختیار است و نسبت به اموری که با آنها مواجه می‌شود، صرف‌نظر از همه جاذبه‌ها و دافعه‌ها، از این توانایی برخوردار است که بر اساس ارزیابی سود و زیان، آنچه را به خیر و صلاح خود می‌بیند برگزیند؛ یعنی در میان معانی چهارگانه اختیار (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۳۶۸-۳۶۹)، اختیار انسان به معنای قصد و گزینش است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۳۷۰-۳۷۲) که اصطلاحاً به صاحب چنین اختیاری، فاعل بالقصد

۲-۱. فطری بودن دین حق

«دین» در لغت به معنای اطاعت (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ماده «دین»)، انقیاد (صاحب، ۱۴۱۴ق، ماده «دین») و عبادت (جوهری، ۱۳۷۶، ماده «دین») بوده و به آیین و شریعت از آن جهت که مشتمل بر اطاعت است، دین می‌گویند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ماده «دین»). شریعت یا دین حق به معنای سبک و روش زندگی ارائه شده از جانب خداوند متعال به انسان‌ها (طباطبائی، ۱۳۸۲، ص ۳۰) و یا شیوه رفتار صحیح انسانی مطابق با خواسته خداوند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ص ۲۹۰) و یا در تعریفی مفصل‌تر، به معنای مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین و مقرراتی است که خدای سبحان برای اداره و پرورش انسان‌ها در اختیار آنان قرار داده تا جامعه بشری از راه عقل و نقل به آن راه یابد (جوادی آملی، ۱۳۹۶، ج ۱۰، ص ۱۸۵).

آیات قرآن کریم بر این حقیقت اشاره دارد که دین حق در فطرت انسان نهاده شده است؛ یعنی انسان فطرتاً به دین حق معرفت و گرایش دارد. به دو نمونه از این آیات اشاره می‌کنیم:

۲-۱-۱. آیه موسوم به فطرت

همان‌طور که بیان شد، خداوند متعال در آیه شریفه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم: ۳۰)، آیه فطرت، دستور به توجه تمام و بدون غفلت و انحراف به «الدین» می‌دهد. الف و لام در «الدین» عهد و مراد، دین اسلام (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۶، ص ۱۷۸)، به عنوان کامل‌ترین دین است که در هر زمانی، به صورتی ظهور پیدا می‌کند. برای نمونه در زمان پیامبری حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام، یهودیت و مسیحیت مصداق دین حق بوده و در آخرالزمان، دین حق در قالب اسلام به معنای خاص، ظهور پیدا کرده است. از این رو خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...» (آل عمران: ۱۹). در ادامه، این آیه با توجه دادن به فطرت خویش (طبرسی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۲۶۶؛ طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۶، ص ۱۷۸)، دین را ناشی از فطرت الهی او معرفی می‌کند؛ یعنی این دینی که باید به آن توجه کنی و از آن منحرف نشوی، همان دینی است که در فطرت و نهان او، به ودیعه گذاشته شده است، به گونه‌ای که اگر انسان‌ها امور فطری خویش را به فعلیت برسانند و موانعی همچون اغوای شیاطین جن و

می‌گویند (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۳۶۹). آیات قرآن نیز سراسر گویای این حقیقت است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۳۶۷-۳۶۸).

اما با توجه به آیه شریفه «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه: ۵۰)، هدایت هر موجودی، متناسب با نوع خلقت و نحوه وجودی او ارائه می‌شود؛ چراکه در این آیه شریفه، هدایت (هدی) با عطف به وسیله «ثُمَّ» مترتب بر نوع خلقت «شئی» شده است (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۱، ج ۱۳، ص ۲۱۹). علاوه بر اینکه عقل نیز حکم به تناسب هدایت هر مخلوقی با نحوه وجودی آن می‌کند؛ چراکه اگر هدایت او فراتر از ظرفیت وجودی و جهاز آفرینش او باشد، منجر به تکلیف بیش از طاقت، و اگر کمتر از ظرفیت وجودی آن مخلوق باشد، به بی‌فایده بودن جهاز آفرینش و نحوه وجودی او خواهد انجامید و هر دو صورت از خداوند حکیم به دور است. از این رو به تناسب نوع آفرینش انسان و فاعل بالقصد بودن او که همان ملاک تکلیف و امتیاز او بر سایر مخلوقات است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۳۷۰). هدایت او نیز باید به گونه‌ای ارائه برنامه و تشریع صورت پذیرد تا انسان میان راه‌های چندگانه که معمولاً با هم تراحم پیدا می‌کنند، آنچه را به صلاح و مطابق با کمال نهایی خویش می‌یابد انتخاب کند.

بدیهی است تشریعی موجب کمال و سعادت است که مطابق با تکوین و ذات انسان باشد. خداوند حکیم نیز به این مهم توجه داشته و پس از ذکر افرادی که از هوای نفس پیروی کرده و گمراه شده‌اند: «بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ...» (روم: ۲۹)، بلافاصله خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای هدایت ایشان، او را به فطرت انسانی خویش توجه داده است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...» (روم: ۳۰). مراد از «قامه وجه به دین» در این آیه، توجه کامل و ثابت و بدون غفلت و انحراف از آن است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۶، ص ۱۷۸؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۴۷۹). «حنیفاً» از ماده «حنف» در اصل به معنای انحراف و کجی پا است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ماده «حنف»). اما در اینجا این واژه برای نشان دادن میل به صراط مستقیم استفاده شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ماده «حنف»). بنابراین مراد از حنیف، اعتدال و بدون کج‌روی است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۶، ص ۱۷۸).

با توجه به این آیه، سؤالی مطرح می‌شود که آیا دین حق و آن دینی که پیامبران الهی برای هدایت انسان‌ها به ارمغان آورده‌اند، مطابق با فطرت انسانی است؟

امری فطری به معنای رابطه ویژه و ذاتی با خداوند متعال است و آنچه رسولان الهی برای هدایت انسان‌ها به ارمغان آورده‌اند مطابق با فطرت الهی انسانی است.

اما سؤالی که در ادامه مطرح می‌شود این است که خداوند برای کار بست این شریعت الهی چه تدبیری قرار داده است؟ آیا صرف فطری بودن دین حق و ارائه شریعتی مطابق با آن، برای هدایت انسان کفایت می‌کند؟

۲-۲. تدبیر الهی در هدایت انسان

بیان شد غرض خلقت انسان دستیابی به کمال وجودی اوست و این تکامل با توجه به نوع خلقت او، تنها از طریق ارائه شریعت محقق می‌شود. از سویی این شریعت الهی مطابق با فطرت و تکون انسانی است. با این حال، تنها فطری بودن دین، برای پذیرش شریعت و هدایت انسان کفایت نمی‌کند؛ چراکه انسان موجودی متشکل از دو بعد روحانی و جسمانی است و هر کدام از این ابعاد وجودی، اقتضائات و کشش‌های خاص خود را در انسان موجب می‌شوند، در عین اینکه بُعد روحانی و فطرت خاص انسان، او را به سوی عالم متعالی سوق می‌دهد، بُعد جسمانی نیز او را به عالم سفلی و پستِ مادی متمایل می‌سازد. از طرفی زندگی اجتماعی انسان، محدودیت‌ها و تراحمات عالم مادی و صفتِ استخدام‌گری او، همواره او را در معرض نزاع‌های اجتماعی و ظلم و فساد قرار می‌دهد. حقیقتی که ملائکه نیز هنگامه آفرینش انسان به آن پی برده و درباره آن از خداوند متعال سؤال کردند (بقره: ۳۰). به نظر می‌رسد مذمت‌های قرآن درباره انسان نیز به همین بعد طبیعی و دنباله‌روی از آن اشاره داشته باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۱۴، ص ۷۸). از این رو انسان همواره در صحنه نبرد میان انواع جاذبه‌ها و دافعه‌ها قرار دارد و همین امر موجب ارزش اعمال انسان می‌شود؛ چراکه با وجود امیال متزاحم، می‌تواند تحت امیال والای روحانی خویش، به ملکوت آسمان و زمین دست یابد (انعام: ۷۵) و به معراج سیر کند (اسراء: ۱) و به مقامی رسد که حتی جبرئیل را یارای آن نباشد (نجم: ۸-۹). اما سازوکار خداوند متعال برای یاری انسان و دستگیری او در میان خیل عظیم تراحمات، به دو شیوه تدبیر شده است: پیشگیری و کنترل.

انس مانع فعلیت آن نشود، دینی غیر از دین اسلام اختیار نمی‌کنند (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۴۷۹)؛ چراکه در نهان خویش به خداوند متعال شناخت و گرایش دارند. از سویی با توجه به تعریفی که از دین حق بیان شد، ایمان به خداوند، اصلی‌ترین ارکان دین حق محسوب می‌شود و بدون آن نه تنها دین حق کامل نیست، بلکه به دین باطل تبدیل می‌شود. بنابراین فطری بودن دین حق ناشی از فطرت الهی انسان است.

۲-۱. آیه تسویه خلقت انسان

آیات «وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (شمس: ۷-۸) نیز مؤید فطری بودن دین حق است.

مراد از نفس در این آیه، نفس انسان، و نکره آوردن آن، اشاره به نوع و جنس انسان دارد و همه انسان‌ها را شامل می‌شود و منظور از تسویه، تعادل در خلقت است (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۳۰، ص ۳۲۵). فجور به معنای شکستن و پاره نمودن پرده و پوشش دیانت بوده (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ماده «فجر») و هرگونه گناه و عملی که با دیانت تنافی داشته باشد از مصادیق آن قرار می‌گیرد (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۲۰، ص ۲۹۷). در مقابل، تقوا یعنی اجتناب از هرگونه عملی که با دیانت مغایرت داشته باشد (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۲۰، ص ۲۹۷). الهام از ماده «لهم» به معنای تفهیم خصوصی از جانب خداوند متعال (قرشی، ۱۳۷۱، ماده «لهم») و رسیدن حقیقتی به خاطر، دل و ذهن انسان است که از خدای تعالی و از سوی عالم ملکوت باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ماده «لهم»).

الهام فجور و تقوا به نفس انسان نشان‌دهنده آن است که خداوند متعال صفات رفتار و اعمالی که انسان انجام می‌دهد را به او شناسانده است و انسان در نهان خویش می‌فهمد که این عملی را که انجام می‌دهد از مصادیق فجور است یا تقوا (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳۱، ص ۱۷۷؛ طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۲۰، ص ۲۹۷). عطف «الهام» بر «تسویه» به وسیله حرف عطف «فاء» نشانگر آن است که الهام فجور و تقوا، نتیجه تسویه نفس (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۳۰، ص ۳۲۵) و از خصوصیات خلقت انسان است (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۲۰، ص ۲۹۸) و اگر این الهام الهی نبود، تفهیم فجور و تقوا از طریق ارسال رسل و شریعت نیز ممکن نبود (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۳۰، ص ۳۲۶).

نتیجه آنکه آیات فطرت و تسویه، بیانگر آن است که دین حق،

۲-۲-۱. مرحله پیشگیری

خداوند حکیم نیز پشتوانه‌ای نظارتی برای عمل به شریعت الهی و تحقق هدایت انسان‌ها تعبیه کند. این همان «امر به معروف و نهی از منکر» است. بنابراین «امر به معروف و نهی از منکر» در حقیقت راهبردی الهی است که برای هماهنگی هدایت تشریعی با هدایت تکوینی و فطرت الهی انسان.

اما برای اینکه این تدبیر به صورت جامع و کامل اجرا شود، نیاز است که به طور همزمان و در دو سطح رسمی و غیررسمی و یا به عبارتی دیگر، در دو سطح حکومتی و فردی پیاده‌سازی شود:

۲-۲-۲-۱. کنترل رسمی

«امر به معروف و نهی از منکر» در مرحله کنترل رسمی، سازوکاری در سطح کلان است که توسط نهادهای تعیین‌شده از طرف حکومت اجرا می‌شود (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۰۹). یعنی اسلام برای ضمانت اجرای شریعت و قوانین الهی، از طرفی ضابطینی حکومتی برای نظارت بر اجرای قوانین الهی ترتیب داده است تا بر عملکرد همه نهادهای اجتماعی و حتی آحاد افراد جامعه در انجام دستورات الهی و پرهیز از نواهی او نظارت کنند و در صورت لزوم آنها را بر اجرای قوانین الهی واداشته و از سرپیچی از آن بازدارند و از طرفی دیگر، قوانینی همچون دیه، حدود، تعزیر و حتی تبعید، محرومیت‌های اجتماعی و قصاص را تشریع کرده تا در صورت تخلف از اوامر و نواهی الهی و دستگیری توسط ضابطین حکومتی، متخلفان را اعمال قانون کنند و حتی در صورت بی‌فایده بودن مراحل قبلی، در سطحی بالاتر، با آنها به جهاد و قتال برخیزند: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَتَاتِلُوا آلِي تَبَعِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ تَفَاتِلَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (حجرات: ۹).

۲-۲-۲-۲. کنترل غیررسمی

اما نظارت و کنترل در سطح حکومت نمی‌تواند به صورت کامل تأمین‌کننده هدف موردنظر، یعنی ضامن اجرای قوانین الهی باشد؛ چراکه اولاً همیشه این گونه نیست که حکومت الهی حاکم بر جوامع انسانی باشد و چه بسیار سرزمین‌ها و چه بسیار دوران‌های تاریخی که حکومت الهی حکم‌فرما نبوده و نیست. ثانیاً حکومت نمی‌تواند نسبت به همه افراد انسانی این سازوکار را گسترش دهد و چه بسیار مواردی

خداوند متعال به منظور هدایت انسان و مدد او در رسیدن به کمال وجودی خویش، در راستای شریعت فطری او، از طرفی در سطح عقاید همواره انسان را به توحید و نفی شرک، ایمان به معاد و... فرا می‌خواند (توحید: ۱-۴؛ کهف: ۱۱۰ و...) و از طرفی با ارائه احکام پنج‌گانه (واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح)، برنامه‌ای همه‌جانبه و کامل برای چگونه زیستن ارائه می‌دهد (انفال: ۱؛ نور: ۵۶ و...) و از سویی دیگر، با تبشیر و تهدید و انواع روش‌های اخلاقی، زمینه هدایت بهتر اعتقادی و عملی را فراهم می‌آورد (فصلت: ۵۳؛ حجرات: ۱۸-۱ و...) تا با همگامی حجت باطن و حجت ظاهر، او را از خطر سقوط نجات داده و موجبات سعادت دنیا و آخرت او را تأمین کند و جهان آفرینش را نیز در عکس‌العملی همدلانه به خدمت انسان درآورده تا در سیر همگانی آفرینش به سوی ذات اقدس اله شتاب‌دهنده او باشند (اعراف: ۹۶).

۲-۲-۲. مرحله کنترل

اما با وجود همه زمینه‌سازی‌ها و استخدام همه‌جانبه تکوین و تشریع، چه بسیار این انسان ظلوم و جهول (احزاب: ۷۲)، برخلاف فطرت توحیدی خویش و شریعت حقه عمل نموده و مسیری برخلاف سعادت دنیوی و اخروی خویش در پیش می‌گیرد. قرار گرفتن انسان در میانه خیل عظیم تزاجمات و دو راهی امیال متعالی فطری و خواسته‌های پست حیوانی از طرفی (آل عمران: ۱۴) و وجود دشمنی به حیله‌گری شیطان از طرفی دیگر (اعراف: ۱۶-۱۷)، تنوعی از سرپیچی‌ها و کجروی‌ها را پیش‌روی انسان فراهم می‌آورد. در نتیجه، تنها اکتفا به اقدامات پیشگیرانه و تعبیه امکانات و شرایطی برای هدایت انسان، کافی نیست و باور به اینکه فقط با این اقدامات هدایت ممکن است، قابل قبول نخواهد بود، بلکه این امر مغایر با حکم عقل و مقتضیات فطری تکوین شریعت است. به همین دلیل، وجود سازوکار دیگری برای صیانت از برخی سرپیچی‌ها و ناهنجاری‌ها ضرورت می‌یابد. این سازوکار عبارت است از: «کنترل» و یا «نظارت» که در طی آن بر رعایت قوانین الهی نظارت داشته و موجب الزام مکلفین بر رعایت قوانین الهی و شریعت می‌شود. همان گونه که قانون‌گزاران جوامع انسانی نیز هیچ قانون تشریعی را بدون سازوکار کنترل و نظارت ترتیب نمی‌دهند، بدیهی است که

که از دید نظارتی حکومت پنهان می‌ماند، به همین دلیل، نیاز است این کنترل و نظارت در سطح جامعه از طریق همه افراد، گسترش یابد. به عبارتی دیگر، هریک از افراد جامعه باید خود را موظف به نظارت بر سایرین در اجرای قوانین الهی بدانند و در نتیجه هر فرد یک مأمور الهی بر اجرای صحیح قوانین الهی باشد.

امتیاز این سطح از نظارت علاوه بر گستردگی وسیع آن، این است که اولاً دیگر مقید به وجود حکمرانی الهی و اسلامی نیست، ثانیاً هریک از افراد، این حق و این وظیفه را دارد که حتی در مسائل فردی و بدون ارتباط با دیگر افراد جامعه که عرفاً مربوط به جامعه نمی‌شود نیز ورود کند و مورد امر به معروف و نهی از منکر قرار دهد. نکته‌ای قابل توجه درباره امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد و آن اینکه سازوکار کنترلی (چه رسمی و چه غیررسمی)، هرچند عمدتاً ناظر به مرحله تخطی از قوانین و بعد از وقوع جرم است، ولی از طریق تعارض با نیاز فطری عزت‌مندی انسان (فاطر: ۱۰)، می‌تواند به‌ویژه در سطوح ابتدایی کنترل غیررسمی، نقش پیشگیرانه ایفا کند و مانع از نقض قوانین الهی در همه سطوح، اعم از فردی و اجتماعی شود: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره: ۱۷۹).

۳. اهتمام به سرنوشت دیگران

مسیر دوم برای تبیین فطری بودن تشریع امر به معروف و نهی از منکر، بحث اهتمام داشتن انسان‌ها به سرنوشت دیگران است:

اهتمام به سرنوشت دیگران، یکی از بعدهای گسترده و ارزشمند ارتباطات انسانی است که در زندگی اجتماعی و روابط انسانی جایگاهی بسیار مهم دارد. اهتمام به سرنوشت دیگری، یعنی نگران بودن و توجه به سرنوشت او و کوشش برای آن (معین، ۱۳۹۰، مدخل «اهتمام»). در کل، اهتمام به سرنوشت دیگران می‌تواند سنگ‌بنای اصلی در ایجاد روابط قوی و مؤثر و تقویت احساس ارتباط در هر جامعه‌ای محسوب شود که نشئت‌گرفته از ویژگی فطری انسان به نام «عاطفه انسانی» است:

۳-۱. عاطفه؛ یکی از گرایش‌های فطری انسان

انسان به‌گونه‌ای آفریده شده است که به صورت فطری و تکوینی همواره گرایش به لذت و رفاه داشته و از درد و رنج گریزان است، از این‌رو می‌توان یکی از گرایش‌های فطری در او را لذت‌طلبی و

سعادت‌خواهی نامید (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۱۶۱). قرآن نیز به این میل توجه داشته و برای هدایت انسان و سعادت ابدی او از آن بهره می‌جوید (زخرف: ۷۱؛ هود: ۱۰۶ و...). یکی از مجاری تأمین این گرایش در انسان، عاطفه است. عاطفه، کششی است نفسانی که هر انسانی در درون خویش نسبت به دیگر انسان‌ها احساس می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۲۸۳). عاطفه‌های انسانی به‌طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند: عواطف طبیعی اولی و عواطف ثانوی. عواطف ثانوی، عواطفی هستند که مطلوب اولی در آن، امر دیگری غیر از خود انسان‌ها هستند؛ مانند عواطف انسان به شخص زیبا که مطلوب اصلی، زیبایی است و از آن جهت که شخص موردنظر واجد این زیبایی است متعلق عاطفه قرار می‌گیرد، اما در عواطف طبیعی اولی، آنچه متعلق این میل قرار می‌گیرد، خود شخص مورد علاقه است، بدون آنکه مطلوب واسطی در میان باشد؛ مانند عاطفه مادری (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۲۸۴): «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِيَ بِهِ لَوْ لَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا...» (قصص: ۱۰).

البته گاهی اتفاق می‌افتد که علاقه انسان نسبت به فردی در ابتدا از نوع عاطفه ثانوی بوده باشد، اما با گذر زمان، این ارتباط به کششی اصیل و عاطفه طبیعی اولی تبدیل می‌شود. به‌عنوان مثال، انسان در ابتدا به دلیل جذابیت ظاهری جنس مخالف و نیازهای جنسی خویش، به فردی علاقه پیدا می‌کند، اما به‌مرور زمان، حتی اگر جذابیت ظاهری معشوق و یا نیاز جنسی عاشق کاهش یابد، به دلیل مودتی که میان طرفین ایجاد شده است، همچنان به او علاقه خواهد داشت: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْتَبِرُونَ» (روم: ۲۱).

با بررسی عاطفه انسانی به‌عنوان یکی از ویژگی‌های فطری انسان، در این مرحله چگونگی ابتدای تشریع امر به معروف و نهی از منکر بر آن را با توجه به آیات قرآن مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۳-۲. تشریع امر به معروف و نهی از منکر بر پایه عاطفه

میان مؤمنان

خداوند حکیم در آیه «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...» (توبه: ۷۱)، مسئله امر به معروف و نهی از منکر را به دنبال ولایت میان مؤمنان مطرح می‌کند. در این آیه، ابتدا با جمله «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» توضیحی

است، این است که می‌خواهد بگوید وجوب امر به معروف و نهی از منکر، تنها متفرع بر الفت و برادری نیست، بلکه این عاطفه انسانی، تنها یکی از اسباب وجوب امر به معروف و نهی از منکر است (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۱۷۸).

همچنین در معنایی نزدیک به همین آیات (آل عمران: ۱۰۲-۱۰۴)، خداوند در آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ...» (حجرات: ۱۰)، برای اصلاح میان مؤمنانی که دچار اختلاف شده‌اند، ابتدا مؤمنان را برادر یکدیگر می‌خواند و سپس مرتب بر آن و با استفاده از حرف فاء، به سایر مؤمنان دستور می‌دهد تا رابطه میان آنها را اصلاح کنند. از این سیاق می‌توان چنین نتیجه گرفت که این آیه، علت وجوب اصلاح میان مؤمنان از طرف سایر مؤمنان را همین رابطه برادری میان آنها عنوان می‌دارد (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۸، ص ۳۱۵). رابطه برادری، یکی از مصادیق عاطفه انسانی بوده و در مقابل، اصلاح میان مؤمنان، یکی از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است.

خداوند در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَ تَوَدُّهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ...» (تحریم: ۶) نیز خطاب به مؤمنان می‌فرماید خود و اهل خود را از آتش جهنم حفظ کنید. «اهل» کسی به افرادی اطلاق می‌شود که با او انس و الفت داشته (ازهری، ۱۴۲۱ق، ماده «اهل»؛ ابن سیده، ۱۴۲۱ق، ماده «اهل») و به او تعلق دارند (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ماده «اهل»). از این رو به افرادی که در خانهای واحد با انسان زندگی می‌کنند و یا در معنایی وسیع‌تر به کسانی که نسبت فامیلی با او دارند، اهل او گفته می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ماده «اهل»). در هر صورت دامنه اهل را هرچه در نظر بگیریم، منظور از آن، افرادی از اطرافیان هستند که وجه مشترکی دارند و تحت عنوان جامعی قرار می‌گیرند (قرشی، ۱۳۷۱، ماده «اهل») و همان موجب رابطه انسانی میان آنها شده است. حفظ اهالی و نزدیکان خود از آتش جهنم به معنای اهتمام به سرنوشت آنان است و یکی از راه‌های آن، به‌طور قطع، امر به معروف و نهی از منکر است.

از مجموع این آیات نتیجه می‌شود: یکی از عوامل اصلی لزوم «امر به معروف و نهی از منکر»، اهتمام به سرنوشت دیگران است و این اهتمام، از فطرت انسانی و رابطه عاطفی او با دیگران نشئت می‌گیرد؛ یعنی آنچه موجب می‌شود انسان دیگران را امر به معروف و

درباره مؤمنان می‌دهد و آنها را ولیّ یکدیگر معرفی می‌کند: «اولیاء» جمع «ولی» (فیومی، ۱۴۱۴ق، ماده «ولی»)، اسم فاعل از ماده «ولی» در مقابل دشمنی (ابن‌درید، ۱۹۸۸، ماده «ولی»)، به معنای قرب و نزدیکی (ازهری، ۱۴۲۱ق، ماده «ولی»)، یاری از روی محبت و خیرخواهی (عسکری، ۱۴۰۰ق، ص ۲۷۸ و ۱۸۴)، سرپرستی (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ماده «ولی»)، در اصل به معنای پشت سر هم و به دنبال هم آمدن مرتبط دو چیز (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ماده «ولی»؛ مصطفوی، ۱۳۸۵، ماده «ولی»)، بدون فاصله (فیومی، ۱۴۱۴ق، ماده «ولی») و به گونه‌ای که چیز دیگری میان آن دو فاصله نیندازد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ماده «ولی») است. از این رو ولایت میان مؤمنان، یعنی دوستی، یاری و به‌طور کلی تقرب مرتبط میان آنها، بنابراین جمله «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»، یعنی بین مؤمنان، دوستی و نزدیکی متقابل و موالات برقرار است و این چیزی جز همان کشش انسانی انسان‌ها نسبت به یکدیگر و عاطفه انسانی نیست. به‌طور قطع، یکی از ظهورات عاطفه انسانی نسبت به دیگری، اهتمام به سرنوشت اوست. خداوند حکیم در این آیه به آن اشاره کرده و از این رو به دنبال معرفی مؤمنان به صفت موالات بین آنها، و در مرحله بعدی آنان را این‌گونه معرفی می‌کند: «يَا مُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»، یعنی چون مؤمنان نسبت به هم عاطفه دارند و نگران سرنوشت همدیگر هستند و سعادت و شقاوت آنها برایشان مهم است، از این رو یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.

همچنین خداوند متعال در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا... وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران: ۱۰۲-۱۰۴)، در سیاقی امتنان‌آمیز خطاب به مؤمنان به آنها گوشزد می‌کند که خداوند میان شما الفت ایجاد کرد و با یکدیگر برادر شدید، پس باید امر به معروف و نهی از منکر کنید (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۱۷۸)؛ یعنی آنچه موجب لزوم امر به معروف و نهی از منکر می‌شود، همین الفت و برادری میان شماست که از مصادیق عاطفه انسانی است. به موجب همین عاطفه انسانی، باید به هدایت و سرنوشت یکدیگر اهتمام داشته باشید و راه آن امر به معروف و نهی از منکر است. اما علت اینکه ترتب مذکور (ترتیب وجوب امر به معروف و نهی از منکر بر الفت و برادری) را با او مطرح کرد نه با فاء که در ادبیات عرب مرسوم

نتیجه‌گیری

با توجه به آیات قرآن، تشریح «امر به معروف و نهی از منکر» به دو طریق، تبیین فطری می‌یابد. آیاتی مانند آیه فطرت و آیه تسویه بیانگر فطرت الهی انسان و فطری بودن شریعت الهی است که انسان در نهان خویش به آن شناخت و تمایل دارد، اما تعبیه امکانات و دین فطری، به‌تنهایی برای سعادت انسان مختار کافی نیست، بلکه نیاز به کنترل دارد. از این جهت است که «امر به معروف و نهی از منکر» لزوم می‌یابد و خداوند آن را در دو سطح کنترل رسمی و کنترل غیررسمی تعبیه نموده است. کنترل رسمی، توسط حاکمیت و در سطوح مختلف اجرا می‌شود، درحالی‌که کنترل غیررسمی، به‌عنوان یک کنترل جامع و عمومی تعبیه شده است که در طی آن، همه افراد و ارکان جامعه به‌عنوان نگهبانانی از دستورات و تعالیم شریعت شناخته می‌شوند. عدم وابستگی به وجود حاکمیت و گستردگی آن در مسائل غیراجتماعی، از امتیازات کنترل غیررسمی بر کنترل رسمی به‌شمار می‌رود.

سازوکار کنترل، اگرچه نظارتی بر روی تخلفات واقع شده و پس از وقوع جرم اجرا می‌شود، اما از طریق مغایرت با نیاز فطری انسان به عزت و احترام، نقش پیشگیرانه‌ای را ایفا می‌کند.

وجود عواطف منحصر به فرد انسان، از جمله عاطفه اولیه و ثانویه، نقش مهمی در تعاملات او دارد. با توجه به آیات قرآن، عاطفه میان مؤمنان، آنها را در قبال سرنوشت یکدیگر مسئول و متعهد می‌سازد، از این‌رو یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.

در نگاهی عمیق‌تر، عاطفه مؤمنانه که بر اساس ایمان به خداوند متعال سرشته شده است، ریشه در فطرت الهی انسان دارد و آنچه مطلوب اولیه و اصیل مؤمنان قرار دارد همان خداوند متعال است و به‌تبع آن سایر مؤمنان که صفت ایمان را در خویش پروراندند مورد اهتمام قرار خواهند گرفت و امر به معروف و نهی از منکر نسبت به ایشان لزوم می‌یابد.

نهی از منکر کند، اهمیتی است که نسبت به سرنوشت آنها دارد و آن ناشی از عاطفه‌ای است که او نسبت به آنها در فطرت خویش احساس می‌کند.

۳-۳. خاستگاه فطری عاطفه مؤمنانه

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، ولایت میان مؤمنان به‌معنای دوستی، یاری و به‌طور کلی تقرب مرتبط میان آنهاست، اما وجه ارتباط میان مؤمنان چیست و چه چیزی موجب تقرب آنها به یکدیگر شده است؟

در همه آیات مطرح‌شده، انسان‌های موردنظر با صفت «مؤمن» یاد شده‌اند و این نشان از علّیت این صفت بر احکام صادره دارد، لذا با توجه به توصیف مؤمنان به مبدأ «ایمان» و تعلیق وجود رابطه موالات میان آنها بر وصف مؤمن بودن، مشخص می‌شود ولایت و تقرب آنها بر محور و مبنای ایمان و مؤمن بودن آنها بنا شده است؛ یعنی آنچه موجب موالات این گروه از انسان‌ها و اهتمام آنها به سرنوشت یکدیگر می‌شود، صفت ایمان است. در اسلام، به کسی مؤمن اطلاق می‌شود که مصدّق خدا، پیامبرش و هر آنچه خدا تصدیق آن را واجب کرده است باشد (بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۰۹). از طرفی بیان شد که انسان در نهان خویش، خدا را می‌شناسد و به او گرایش دارد که همان معنای اخص از فطرت انسان و رابطه ویژه تکوینی انسان با خداوند متعال است. بنابراین ارتباط میان مؤمنان، ریشه در فطرت خداجوی آنها دارد و آنچه مطلوب اصلی و بالذات مؤمنان است، همان خداوند متعال است و همین گرایش و میل فطری به آن ذات اقدس موجب می‌شود، هر آنکه در او چنین ویژگی‌ای فعلیت یافته است منبع گرایش قرار بگیرد و سرنوشت او برایش اهمیت پیدا کند و نسبت به او احساس مسئولیت داشته باشد. شاید از همین جهت باشد که خداوند در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (مریم: ۹۶).

بنابراین عاطفه میان مؤمنان از نوع عاطفه ثانوی بوده و آنچه مطلوب بالذات و اولیه آنها قرار می‌گیرد، گرایش به خداوند متعال است که ریشه در فطرت خداجوی ایشان دارد و همین امر موجب اهتمام به سرنوشت دیگران و لزوم امر به معروف و نهی از منکر می‌شود.

منابع

فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق). *التفسیر الکبیر*. چ سوم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق). *کتاب العین*. چ دوم. قم: هجرت.
فیروزآبادی، محمد (۱۴۱۵ق). *القاموس المحیط*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق). *المصباح المنیر*. چ دوم. قم: هجرت.
قرشی، علی اکبر (۱۳۷۱). *قاموس قرآن*. چ ششم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*. تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). *بحارالانوار*. تحقیق جمعی از محققان. چ دوم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

مدنی، علی خان (۱۳۸۴ق). *الطراز الاول و الكناز لما علیه من لغة العرب المعول*. مشهد: موسسه آل البيت. لاجیاء التراث.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹). *خلاشناسی*. تحقیق امیررضا اشرفی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱). *اخلاق در قرآن*. تحقیق محمدحسین اسکندری. چ پنجم. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۳). *معارف قرآن (۱-۳)*. چ هفتم. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴). *پاسخ استاد به جوانان پرسشگر*. چ نهم. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۸). *جامعه و تاریخ از نگاه قرآن*. چ دوم. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصطفوی، حسن (۱۳۸۵). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). *مجموعه آثار*. چ هشتم. تهران: صدرا.

معین، محمد (۱۳۹۰). *فرهنگ فارسی*. چ سوم. تهران: بهزاد.

مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۷۱). *تفسیر نمونه*. تحقیق جمعی از نویسندگان. چ دهم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

قرآن کریم.

ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۶۷). *النهاية فی غریب الحديث و الأثر*. تحقیق محمود محمد طناحی و طاهر احمد زاوی. چ چهارم. قم: اسماعیلیان.

ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸م). *جمهرة اللغة*. بیروت: دارالعلم للملایین.

ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ق). *المحكم و المحيط الاظم*. تحقیق و تصحیح عبدالحمید هنداوی. بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن عاشور، محمدطاهر (۱۴۲۰ق). *التحریر و التتویر*. بیروت: مؤسسه التاريخ العربی.

ابن فارس، احمد بن زکریا (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. قم: مکتب الاعلام.

ابوجیب، سعدی (۱۴۰۸ق). *القاموس الفقهی لغة و اصطلاحاً*. چ دوم. دمشق: دارالفکر.

ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق). *تهذیب اللغة*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

بسیج، احمدرضا (۱۳۸۹). *امر به معروف و نهی از منکر و حقوق شهروندی*. معرفت، ۱۵۱، ۱۵-۳۰.

بنیاد پژوهش‌های اسلامی (۱۴۱۵ق). *شرح المصطلحات الکلامیه*. مشهد: آستان قدس رضوی.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱). *تفسیر موضوعی قرآن کریم*. چ ۱۴ (صورت و سیرت انسان در قرآن). تحقیق غلامعلی امین دین. چ دوم. قم: اسراء.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۶). *ادب فتای مهربان*. تحقیق قنبرعلی صمدی و احسان ابراهیمی. قم: اسراء.

جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق). *الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة*. بیروت: دارالعلم للملایین.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). *مفردات الفاظ القرآن*. بیروت: دارالقلم.

زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق). *الکشاف*. تصحیح مصطفی حسین احمد. چ سوم. بیروت: دار الکتب العربی.

زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۱۷ق). *الفاظ فی غریب الحديث*. بیروت: دار الکتب العلمیه.

سازجینی، مرتضی و دیگران (۱۳۹۶). *وجوه ارتباط تذکر و امر به معروف و نهی از منکر بر اساس رابطه همنشینی در قرآن کریم*. حسنا، ۳۲، ۷۵-۹۷.

صاحب، اسماعیل بن عباد (۱۴۱۴ق). *المحیط فی اللغة*. تحقیق محمدحسن آل یاسین. بیروت: عالم الکتاب.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۰ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. چ دوم. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۲). *آموزش دین*. تنظیم مهدی آیت‌اللهی. قم: اسلامی.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تصحیح فضل‌الله یزدی طباطبائی. چ سوم. تهران: ناصر خسرو.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۲ق). *تفسیر جوامع الجامع*. تصحیح ابوالقاسم گرجی. قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه.

عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰ق). *الفروق فی اللغة*. بیروت: دار الافاق الجدیده.